

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم نائینی در اشکال به محقق شریف فرمود: اگر ناطق مرکب از مفهوم شیء و «ثبت له النطق» بدانیم، مفهوم شیء عنوان عرض عام نیست بلکه مفهوم شیء جنس الاجناس است. البته در انتها می‌فرماید: اساس اشکال باقی است یعنی ناطق چه فصل حقیقی و چه فصل مشهوری بدانیم دخول عرض عام یا جنس در آن محال بوده و در اصل ایشان کلام محقق شریف را تکمیل و تحکیم نموده‌است.

به بیان دیگر چه مفهوم شیء عرض عام باشد همان‌گونه که محقق شریف فرمود و چه جنس باشد همان‌گونه که مرحوم نائینی فرمود چه ناطق فصل حقیقی یا مشهوری باشد در هر صورت اشکال استحاله دخول عرض عام یا جنس در فصل به قوت خود باقی است.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم محقق نائینی

مرحوم نائینی در ادامه دو اشکال را مطرح نموده و پاسخ می‌دهد:

اشکال اول: اگر شیء جنس الاجناس باشد، شیء بر خدای تبارک و تعالی نیز اطلاق می‌شود و مستلزم این است که خدای متعال ذاتی دارای جنس باشد یعنی ذاتی است که جنس الاجناس و عنوان شیء با تمام موجودات مشترک بوده و نتیجه آن ترکیب در ذات باری تعالی از شیء و یک فصل مانند «واجب» است.

مرحوم نائینی می‌فرماید: شیء قابل اطلاق برای خدای متعال با شیء اطلاق شده بر سایر موجودات متفاوت است همان‌گونه که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «الله شی لا کالاشیا». گویا به نظر ایشان شیء در مورد خدای متعال مستلزم ترکب نیست اما شیء در سایر موجودات مستلزم ترکب است چون هر چه بعد از خدای متعال بوجود می‌آید عینیت با این شیء دارد اما در سایر موجودات ذکر فصل عین عنوان شیء نیست.

اشکال دوم: شیء مفهوم انتزاعی از خود ذات و خارج از محمول، ماهیت و ذات است مانند کلمه «امکان» پس تعبیر جنس از آن صحیح نیست چون جنس داخل در ذات و حاکی از آن می‌باشد.

مرحوم نائینی در پاسخ می‌فرماید: هر چند شیء مفهوم انتزاعی از ذات است اما ملحق به ذاتیات می‌شود و گویا از ذاتیات آن است.^[1]

مرحوم خویی این مطلب را نیز مانند مطلب سابق از غرائب کلام مرحوم نائینی می‌داند. ایشان ابتدا می‌فرماید: این‌که شیء به عنوان جنس الاجناس قرار گیرد صحیح نبوده و منشأ اشکال در این است که چون شیء هم بر واجب الوجود و هم بر ممتنع الوجود مانند تعابیر «الله تبارک و تعالی شیء»، «شریک الباری شیء ممتنع» یا «الانسان شیء» صدق می‌کند پس به گمان این‌که این صدق، صدق ذاتی است چنین برداشتی داشته‌اید حال آن‌که هر چند شیء بر تمامی این موارد صادق است اما این صدق، حاکی از ذات و ذاتیات این‌ها نیست. ایشان می‌فرماید: این مسئله در کلمه «ذات» نیز جاری است؛ یعنی در جمله «الله تبارک و تعالی ذات» یا «الانسان ذات» صدق مساوی است اما حاکی از جنبه ذاتی نیست.

ایشان در ادامه می‌فرماید: آنچه مدعای مذکور را اثبات می‌کند این است که «شیء» هم در مورد ماهیات متأصله یعنی ماهیاتی که در خارج به‌ی‌زایی دارند و هم ماهیات اعتباری و هم ماهیات انتزاعی استعمال می‌شود، اما در عین حال این سه ماهیت در ذات با هم تفاوت دارند چون تنها یکی از آن‌ها اصیل است اما دو مورد دیگر اعتباری و انتزاعی هستند.

ضمن این‌که مقولات نه گانه عرضی از تمام جهات با هم متباین بوده و در هیچ جهتی با هم اشتراک ندارند، پس شیء نمی‌تواند به عنوان جنس الاجناس آن‌ها واقع شده و آن‌ها در این مورد با هم مشترک باشند.

ایشان ادامه می‌فرماید: چگونه ممکن است «شیء» قدر مشترک میان خدای تبارک و تعالی و ما سوی الله باشد؟! به نظر مرحوم خویی تحقیق است مفهوم «شیء» مانند مفهوم «ذات» مفهومی عام، مبهم و معرّی از هر گونه خصوصیتی است در نتیجه به عنوان مفهومی عرضی و عام می‌تواند عارض – عارض به معنای لغوی مقصود است – تمام اشیاء از جمله خدای متعال، ماهیت، ممتنع و مانند آن شود. البته مقصود از عرض، عرض خاص یا عرض در مقابل جوهر نیست چون عرض در مقابل جوهر به معنای «وجوده فی موضوع» است همان‌گونه که رنگ سفید نیاز به دیوار و موضوع دارد.

به بیان دیگر هر چند در فلسفه نیز جوهر را به «إذا وُجد، وُجد لا فی موضوع» و عرض را به «إذا وُجد، وُجد فی موضوع» معنا نموده‌اند اما مقصود از عرض در مفهوم شیء از این قبیل نبوده و تنها دلالت بر مفهومی مبهم و کلی دارد چون در غیر این صورت لازمه آن ترکب در ذات خدای متعال است همان‌گونه که شیء در تعابیری مانند «شریک الباری شیء ممتنع»، «استحالة النقیضین شیء» و «اجتماع النقیضین شیء ممتنع» نیز چنین معنایی دارد.

بررسی دیدگاه مرحوم نائینی

به نظر ما حق با مرحوم خویی است؛ یعنی مفهوم شیء حکایت از ذاتی از ذاتیات ندارد. در «الانسان حیوان» که حیوان را جنس^[2] قریب برای انسان قرار داده‌اند، مقصود این است که انسان حیات دارد و این مسئله مشترک میان موجودات و ذوات بسیار زیادی از قبیل انسان، گوسفند، گاو و مانند آن است؛ حال آن‌که جنس منطقی باید حکایت از ذات نماید و مفهوم شیء چنین نیست و نمی‌توان عنوان جنس منطقی را داشته باشد.

علاوه بر این همان‌گونه که ایشان فرمود: عارض شدن عنوان شیء تنها از حیث لغوی و مفهومی است نه این‌که مقصود عروض منطقی در مقابل جوهری باشد. البته مانند مرحوم محقق شریف می‌توان از آن به عرض عام نیز تعبیر نمود اما معنای ذکر شده باید در آن مدنظر قرار گیرد.

مرحوم نائینی در پاسخ از اشکال اول فرمود: شیء در مورد خدای متعال با شیء در مورد سایر موجودات تفاوت دارد. اما اشکال این است که اگر تفاوت دارند باید تفاوت از حیث ذات باشد و به نظر می‌رسد مرحوم نائینی دچار اضطراب در پاسخ شده‌است

چون از یک طرف قائل به تفاوت ماهوی میان این دو است یعنی به استناد روایت ذکر شده از امیرالمومنین علیه السلام شیء در خدای متعال از ماهیتی و شیء در غیر آن از ذاتی دیگری باید حکایت داشته باشد. اما از طرف دیگر می‌فرماید: شیء مفهومی مشترک داشته و به عنوان جنس الاجناس واقع می‌شود.

به بیان دیگر معنای تعبیر «شیء لا کالاشیاء» عدم اشتراک است یعنی شیء که به اشیاء دیگر اطلاق می‌شود و خصوصیتی مانند مخلوق، متحیز، محتاج بودن و مانند آن را شامل می‌شود، قابل اطلاق به خدای متعال نیست، پس این دو شیء با هم تفاوت دارد چون حکایت ذات در آن الزامی است. پس اگر مقصود از کلام امیرالمومنین علیه السلام مفهوم شیء باشد یعنی مفهوم شیء که برخدای متعال اطلاق می‌شود با مفهوم شیء که در مورد سایر اشیاء است تفاوت دارد که خلاف ظاهر است اما ظاهر این است که مقصود به حسب واقع و حقیقت می‌باشد یعنی حقیقت خدای متعال و ما سوی شیء است که این دو شیء با هم متفاوت هستند به این صورت که حقیقت خدای متعال واجب بوده و محتاج به خلق نیست. اما حقیقت دیگری ممکن و محتاج به خلق و علت است. طبق این بیان چه بحث مفهومی باشد همان‌گونه که مرحوم خویی فرمود و چه بحث ماهوی باشد، در نتیجه میان خدای متعال و سایر موجودات در ذاتی که جنس الاجناس است و به عنوان شیء از آن ذکر می‌شود اشتراکی وجود ندارد.

به تعبیر دیگر این که مرحوم نائینی می‌فرماید: شیء مفهوم انتزاعی خارج محمول است یعنی در حمل آن مجرد تصور ذات کافی است مانند مفهوم «امکان»، اما در ادامه می‌فرماید: ملحق به ذاتیات است امری معقول نبوده و به صورت کلی الحاق به ذاتیات در فلسفه و منطق امری صحیح نیست و تنها در علوم اعتباری امکان دارد.

مرحوم خویی در ادامه می‌فرماید: معنایی که مرحوم نائینی برای عرض عام هیچ شاهد و برهانی ندارد و چه بسا علیه آن ادله‌ای وجود داشته باشد.^[3]

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «و اما توهم آنه لا يمكن ان يكون الشَّيْء جنسا للموجودات، لإطلاق الشَّيْء على الباري تعالى، مع أنه لا جنس له لاستلزامه التركيب فلا يخفى فساد، فإنه تعالى شيء إلا أنه لا كالأشياء، كما ورد ذلك في خطبته عليه السلام فليس إطلاق الشَّيْء عليه كإطلاقه على سائر الأشياء حتى يلزم التركيب في ذاته تعالى. فان قلت: انَّ الشَّيْئَةَ انما تكون من الأمور الانتزاعية الخارجية المحمول، فلا يمكن ان تكون جنسا عاليا، لأنَّ الجنس لا بدَّ ان يكون ذاتيا للشَّيْء، فلا يمكن ان يكون ما هو خارج المحمول و ما يكون انتزاعيا محضا جنسا للأنواع المندرجة تحته. قلت: انَّ الشَّيْئَةَ و ان كانت من الأمور الانتزاعية، إلا أنَّها لما كانت تنتزع من مقام الذات فهي ملحقة بالذَّاتي، كما انَّ ما يكون منتزعا من غير مقام الذَّات ملحق بالعرض كالْتَقَدُّم و التَّأخَّر، على ما تقدَّم تفصيل ذلك، فكون الشَّيْئَةِ من الأمور الانتزاعية لا يضر بدعوى كون الشَّيْء جنسا للأجناس، فانَّ الشَّيْئَةَ انما تنتزع من الماهيات عند وجودها، و لذا كان شَيْئِيَّة الشَّيْء مساوقة لوجوده، لأنَّ الماهية عند وجودها تكون شيئا فتأمل. فتحصل: انَّ دعوى كون الشَّيْء من العرض العام ممَّا لا نتعلَّقه، فلو أُبدل المحشِّي إشكال دخول العرض العام في الفصل بإشكال دخول الجنس في الفصل كان أولى. فتأمل في المقام جيِّدا، فانَّ ما ذكره شيخنا الأستاذ مدَّ ظلَّه في المقام ممَّا لا يخلو عن إشكال. هذا تمام الكلام في الشَّقَّ الأوَّل الَّذي ذكره المحشِّي.» فوائد الاصول، ج1، ص: 112 و 113.

[2]. در فلسفه و منطق جنس را به منطقی، طبیعی و عقلی تقسیم نموده‌اند؛ تعابیری مانند «الحيوان جنس» جنس طبیعی است یعنی آن چه اجناس منطقی از مصادیق آن هستند.

[3]. «و قد أورد عليه شيخنا الأستاذ- قده- بان الناطق بمعنى التكلم أو إدراك الكليات و ان كان من لوازم الإنسان و عوارضه إلا انه بمعنى صاحب النَّفْس الناطقة فصل حقيقي فيلزم من أخذ مفهوم الشَّيْء في مفهوم المشتق دخول العرض العام في الفصل. و غير خفي ان هذا من غرائب ما صدر منه فان صاحب النَّفْس الناطقة هو الإنسان و هو نوع لا فصل إذاً لا مناص من الالتزام بكون

الناطق فصلاً مشهورياً وضع مكان الفصل الحقيقي لتعذر معرفته غالباً بل دائماً. و أغرب منه ما أفاده- قده- من أن الشيء ليس من العرض العام في شيء بل هو جنس الأجناس وجهة مشتركة بين الجميع، و ذكر في وجه هذا ان العرض العام ما كان خاصة للجنس القريب أو البعيد (كالماشى و التحيز) و الشيئية تعرض لكل ماهية من الماهيات و تنطبق عليها فهي جهة مشتركة بين جميعها و ليس وراءها أمر آخر يكون ذلك الأمر هو الجهة المشتركة و جنس الأجناس لتكون الشيئية عارضة عليه و خاصة له كما هو شأن العرض العام و على هذا فاللازم من أخذ مفهوم الشيء في المشتق دخول الجنس في الفصل لا دخول العرض العام فيه؛ بل قال- قده- و لم يظهر لنا بعد وجه تعبير المحقق الشريف عنه بالعرض العام و ان ارتضاه كل من تأخر عنه، و من البين كما يستحيل دخول العرض العام في الفصل كذلك يستحيل دخول الجنس فيه لأن لكل واحد من الجنس و الفصل ماهية تباين ماهية الآخر ذاتاً و حداً فلا يكون أحدهما ذاتياً للآخر فالحيوان ليس ذاتياً للناطق و بالعكس بل هو لازم أعم بالإضافة إليه و ذاك لازم أخص. و عليه فيلزم من دخول الجنس في الفصل انقلاب الفصل إلى النوع و هو محال.» محاضرات في أصول الفقه (طبع دار الهادى)، ج1، ص: 270.